

فصل یازدهم

مناسبات انگلستان با ایران بعد از معاهده (۱۸۱۴) ۱۲۲۹ هجری

قبل از پایان سال ۱۸۱۴ **مستر هنری الیس** با **مستر ویلوک**^۱ که سمت منشی‌گری مستر الیس را داشت عازم لندن شدند. معلوم است که دولت ایران در تقاضاهای خود مصر بوده و جداً مطالبه وجوه قراردادی را مینمود، بعلاوه حاضر نبود برفتن صاحب‌منصبان انگلیسی از قشون ایران رضایت دهد.

بعد از رفتن الیس، **موریر** در دربار شاهنشاه ایران از جانب دولت انگلیس سمت وزیر مختاری یافت و در بهار سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ هجری قمری) مازنداران و استرآباد را سیاحت نمود و شرح مفصلی از اوضاع و احوال ترکمن‌ها در سفرنامه خود مینگارد.

مستر ویلوک در پائیز همین سال از لندن مراجعت نمود. این شخص حامل معاهده امضاشده سال قبل بود که توسط مستر موریر و مستر هنری الیس با دولت ایران منعقد شده و خود مستر ویلوک نیز بجای موریر معین شده موریر به لندن احضار گردید.

موریر گوید:

«در پائیز سال ۱۸۱۵ مستر ویلوک که همراه مستر هنری الیس بلندن رفته بود مراجعت نمود و قرارداد نوامبر ۱۸۱۴ را که بامضای اولیای امور انگلستان رسیده بود همراه آورد و یک مراسله نیز از جانب نایب‌السلطنه پادشاه انگلیس که بعدها به **حرج چهارم** معروف شد^۲ برای پادشاه ایران همراه داشت.»

چون موریر باخلاق شاه و درباریان او خوب آشنا شده بود تقاضا نمود که ارائه مکتوب نایب‌السلطنه انگلستان و معاهده امضا شده، بهتر است با تشریفات مخصوص بعمل آید. بنابراین روز آن از طرف دربار شاه معین گردید.

موریر گوید:

«پادشاه ایران از آمدن مستر ویلوک مطلع گردید و بعرض شاه رسیده بود که حامل مکتوب نایب‌السلطنه انگلستان میباشد و معاهده سال قبل نیز بامضاء رسیده همراه او فرستاده شده است. شاه از اینکه روابط حسنه بین دولت ایران و انگلستان باین وسیله استحکام پیدا نموده بود خیلی خوشوقت بود و حکم داد ما را با جلال و شکوه تمام بحضور برند، لذا ما را در عمارت مجلل تازه‌ایی که جدیداً بنا نموده بودند بار حضور داد. ما با ترتیب منظم حرکت نموده درب عمارت شاه پیاده شدیم، سر و وضع خودمان را مرتب نموده بطرف محل جلوس شهریار ایران راه افتادیم. **میرزا شفیق صدراعظم** ما را بحضور هدایت نمود، کاغذ نایب‌السلطنه را مستر ویلوک در دست داشت، من خود عهدنامه امضا شده را حامل بودم، پادشاه ایران در یک اطاق بسیار باشکوه و مزینی جلوس کرده بود. ما را با گشاده‌روئی خوش آمد گفت و فرمود-:

از این اتحاد و دوستی دولتین زیاده از حد خوشوقت میباشیم و امیدواریم هیچ اتفاق سوئی رخ ندهد که باعث تغییر این اتحاد و یگانگی گردد که فعلاً در میان دولتین برقرار است همچنین در ضمن بیانات خود فرمود - در میان ما معمول است وقتیکه در بنای جدید می‌خواهند منزل کنند باید در ساعت نیک باشد تا وسیله خوش‌بختی فراهم شود، ما مخصوصاً از این پیش‌آمد استفاده نموده آنرا بفال نیک گرفتیم و معاهده امضا شده را در این عمارت نوساز قبول فرمودیم.

در این موقع لازم بود که من موضوع احضار خود بلندن را نیز بشاه عرضه دارم. پادشاه ایران التفات فوق‌العاده نسبت بمن مبذول داشته امر فرمود نزدیک بروم، من کاغذ احضار خود را در دست گرفته جلو رفتم و بزانو افتادم که مراسله را تقدیم نمایم شاه امر کرد چنانکه همیشه معمول بود کاغذ را زمین نگذارم و دست خود را دراز کرده کاغذ را گرفت. این عمل علامت مرحمت فوق‌العاده بود که نسبت بمن بروز دادند بعد شهریار ایران روی به مستر ویلوک کرد و سؤالات چندی از او نمود، از آنجمله از اوضاع اروپا و از مشاهدات او در روسیه تحقیقاتی بعمل آورد. سپس مانند همیشه ما را با اشاره سر مرخص کرد.»

موریر فقط یکبار دیگر برای آخرین دفعه از شاه اجازه خواست بحضور برود و در ششم ماه اکتبر ۱۸۱۵ باخذ اجازه نایل شده بحضور رفت. در این دفعه نیز شاه خیلی مهربانی نمود و اظهار کرد از رفتن او خیلی متأثر است.

در ۲۶ اکتبر ۱۸۱۵ موریر به تبریز رسید و بحکم **عباس میرزا** نایب‌السلطنه از او پذیرائی خوبی بعمل آمد و مراسله نایب‌السلطنه انگلستان را بعباس میرزا تسلیم نمود. قریب یک‌هفته در تبریز متوقف بود و در این مدت هر شب مهمانی‌های باشکوهی بافتخار او میدادند و بمجلسی او را دعوت مینمودند. خلاصه مهربانی زیادی درباره او بعمل آوردند تا اینکه در اول نوامبر ۱۸۱۵ از تبریز حرکت نموده از راه نخجوان، ایروان و **قارص** عازم وطن خود گردید و دیگر بایران مراجعت نکرد.^{۱۲}

با رفتن موریر از صحنه سیاست ایران، رول سیاسی دولت انگلیسی نیز تغییر نمود. جانشین موریر مستر ویلک که قبلاً ذکر او گذشت در ایران فوق‌العاده بد رفتار نموده و دربار ایران هیچ رضایتی از او نداشته است، ولی تقصیر از خود این شخص نبود، زیرا سیاست دولت انگلیس نسبت بایران عوض شده بود. میتوان از روی انصاف گفت که تمام مأمورین سیاسی دولت انگلیس همگی مردمانی بافضل و دانش بودند، فقط چیزی که بود هر یک از این مأمورین میبایست رول مخصوصی را بازی کند. با اینکه موریر نظریات بسیار بدی نسبت بدربار ایران داشت ولی چون زمان توقف او در موقعی بود که دولت انگلیس بمساعدت دولت ایران محتاج بود. بنا براین رفتار او با شاه و درباریان ایران در ظاهر خیلی دوستانه بوده ولی در سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ هجری قمری) سیاست دولت انگلیس در ایران عوض شد. دیگر بمساعدت ایران احتیاجی نبود و خود دولت انگلیس در افغانستان و در ممالک آسیای مرکزی مستقیماً راه پیدا کرده با امراء آنها روابط دوستانه ایجاد نموده بود و ایران هم اگر نفوذی در آن ممالک داشت با سیاست فعلی دولت انگلیس طبعاً مخالف بود. در این صورت مستر **هنری ویلک** که بعدها دارای لقب شده معروف به **سر هنری ویلک** گردید، میبایست رول، مخالف بازی کند و این بمذاق شاه و درباریان خوش‌آیند نبود.

اولین اقدام مخالف مستر ویلک اخراج صاحب‌منصبان نظامی دولت انگلیس از قشون ایران بود. تحمل این عمل وزیرمختار برای عباس میرزا خیلی گران آمد و همین امر، باعث شد که نسبت بدولت انگلیس سوءظن حاصل کرد. اما این سوء ظن را علنی ننمود و از آنجائیکه مشاهده مینمود قشون او در این مدت با فنون نظامی انگلیس تعلیم یافته باز میخواست دنباله تعلیم صاحب‌منصبان انگلیسی قطع نشود. این بود که یک‌کده از نجبای جوانان آذربایجان را برای فرا گرفتن بعضی فنون نظامی و سایر رشته‌ها بسرپرستی یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی موسوم به **داریسی** بلندن فرستاد.

رفتار این صاحب‌منصب با محصلین ایرانی فوق‌العاده خصمانه بوده و این جوانان بدبخت مدتها در دست این مرد بی‌عاطفه اسیر بودند که شرح داستان مسافرت و رشته‌های تحصیلی این محصلین را آقای **محیط طباطبایی** در اوایل سال ۱۳۱۲ شمسی در یک رشته مقالات مسلسل در **روزنامه شفق سرخ** نشر دادند.

نگارنده، روابط سیاسی پانزده ساله اول قرن نوزدهم دولت انگلیس را با دولت ایران، در صفحات گذشته در مقابل نظر خواننده، مجسم نمود، اینک میتوان بهتر قضاوت کرد.

اما سیاست انگلیسی از این تاریخ بعد حتی تا آخر سلطنت فتحعلی‌شاه یک نوع سیاست بی‌اعتنائی است. مثل این است که ایران را رها نمودند با گرفتاریهایی که برای آن از داخل و خارج تهیه شده است دست بگریبان شده به پرتگاه زوال و فنائی که منظور بود زودتر و سریعتر برسد.

چنانکه بعداً ملاحظه خواهد شد گوئی ملخ پراقتی در مزرعه هستی ایران تخم فتنه و فساد ریخته که هر آن در حال رشد و نمو است و سرانجام آن نیز برای ایران بسیار وخیم و خطرناک میباشند. با اینکه بعدها در ایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند ولی نه کوشش و نه فداکاری آنها هیچ یک در بر انداختن ریشه این تخم فتنه و فساد مؤثر نگشت.

تعجب در این است، از وقتیکه ایران بدایره سیاست اروپایی کشیده شد ملت و دولت آن دیگر روی خوشی و راحتی ندیده همیشه و مدام برای ایران گرفتاریهایی تهیه میشد. این گرفتاریها گاهی خارجی و اغلب داخلی بودند ولی غالباً مثل این بود که یک طراح ماهر آنها را با مهارت تام و تمامی طرح‌ریزی نموده است.

حوادث ناگواری برای ایران دنبال یکدیگر پیش می‌آمد که اولیای امور را سخت گرفتار مینمود و قوای مادی و معنوی ایران را بمرور تحلیل میبرد، گویا مقصود هم همین بوده است.

یکی از مورخین موظف دولت انگلیس که مکرر در این صفحات بکتاب او اشاره شده است در این تاریخ مینویسد:

«دربار ایران دیگر از این بعد (یعنی سال ۱۸۱۵ میلادی) محل توقف وزراء مختار دولتین روس و انگلیس گردید و پیدا بود مملکت ایران نیز در عداد دول متمدن بشمار میرود و بعد از این ناچار است در اغلب مسائل عمومی رفتار خود را موافق ترتیبات ملل متمدن قرار بدهد نتیجه آنی که از توقف وزراء مختار خارجی در دربار شاه حاصل میشود. همانا ازدیاد استحکام بنیان سلطنت شهریار ایران است و این کمک بزرگی بدوام پادشاهی شاه خواهد نمود و بشکوه و جلال دربار شاهنشاهی بالطبع خواهد افزود و رونق بی‌اندازه بآن خواهد داد. این قبیل جلال و شکوه را بهیچ قیمتی نمیتوان بدست آورد، ولو اینکه شاهشاه ایران تمام خزینه خود را برای بدست آوردن آن مصرف کند.

اما از طرف دیگر یک دولت نیم متمدن را نمیتوان در آن واحد مجبور نمود که همه آداب و رسوم را که نتیجه زحمات و تجربه‌های ادوار متمدن است بدقت اخذ نموده و تمام آنها را رعایت کند.

بارها چنین مصلحت دیده شد و لازم هم بود که وزراء شاهنشاه ایران را بقطع روابط سیاسی تهدید کنند و بطور تأکید متذکر شود که هر گاه بعضی عملیات فجیع و یا ظلم و ستم دوباره در ایران تجدید شود روابط حسنه آنها بکلی قطع خواهد گردید.

در هر صورت وقتی که بطور کلی دقت شود، مسلم خواهد گردید روابط ملل اروپا با ایران برای ایران از هر حیث مفید بوده.

ایران از اروپا چند درس مفید آموخت، از آنجمله رعایت صداقت در مناسبات بین‌المللی خود و وفادار بودن نسبت بشرايط و مقررات عهدنامه‌ها. همچنین ایران از اروپا این درس را آموخته است که باید بعقاید دنیای متمدن احترام بگذارد و از ارتکاب

بعضی اعمال مخالف تمدن اهتراز کند و اگر رعایت نکند و در ارتکاب آنها اصرار ورزد، اقلاً این ترس برای اولیای امور آن کافی است که تصور کنند مبادا اسباب تمسخر و استهزاء دربار شهرویان اروپا شده و مورد حمله و غضب مطبوعات مهم اروپا گردند.

این روابط برای اروپا بسیار مفید بوده زیرا که از این روابط بمرور ایام یکی تجارت صحیح بین ایران و اروپا برقرار گردید و رفته رفته توسعه پیدا نموده است و رعایای شاهنشاهی ایران بطور وافر هر ساله از محصولات صنعتی و علمی و تجارتي و سایر رشته‌های دیگر آن برخوردار میشوند^{۱۴}»^{۱۵}

اکنون عقاید مورخ فوق را راجع بایران و روابط آن با اروپائیان بررسی مینمائیم.

پس از ۱۵ سال که ایران با دول معظم اروپا سروکار داشت، چندین بار با دولت انگلیس عهدنامه‌های محکم با مواد و شرایط واضح و روشن منعقد نمود و وعده‌های صریح داده شد که در هنگام احتیاج با دولت ایران همراهی و مساعدت مادی و معنوی بکنند، ولی خود قضایا و سوانح شاهد بسیار خوبی است که چگونه وفا بعهد نمودند و بشرايط معاهدات تعرضی و دفاعی چگونه عمل کردند...

از دولت انگلیس گذشته فرانسه نیز مدت‌ها با ایران سروکار داشت و بواسطه وعده‌های صریح چندی دربار ایران را بطرف خود جلب نمود و برای همراه نمودن ایران با نقشه‌های خود، ایران را بر علیه روس و انگلیس تحریک کرد همینکه موقع عمل رسید، مصلحت این بود و منافع فرانسه چنین اقتضا میکرد که ایران بدست روس که دوست احتمالی فرانسه میباشد بهتر خواهد بود از اینکه انگلیس‌ها در آن تسلط داشته باشند، زیرا که انگلیس‌ها دشمن دائمی و اصلاح‌ناپذیر فرانسه هستند. روی هم رفته ایران از این روابط سیاسی خود با دول اروپا هیچ خیری ندید بلکه نتیجه آن برای ایران فوق‌العاده زیان‌آور بود.

اینک ایران تازه از فشار روسها خلاص شده بود و هنوز اسلحه را از دست بزمین نگذاشته بودند که اغتشاشاتی در استرآباد و ایالت خراسان بروز کرد. قلمرو ایالت خراسان در این موقع خیلی وسیع بود، یعنی هم وسعت خاک آن فوق‌العاده زیاد و هم امراء مقتدر بسیاری داشت که مستعد بودند به کمتر اشاره‌ای تحریک شوند حال لازم بود توجه و تدابیر شاه مصروف دفع اغتشاش آن نواحی گردد.

اولین اغتشاش از میان تراکمه شروع گردید و بزودی قشون ایران آنها را تنبیه نموده و سر جای خود نشانید، بعد اغتشاش امراء خراسان پیش آمد و شرارت آنها بالا گرفت و علناً علم طغیان را برافراشتند.

اقدامات دربار شاه بزودی آنها را تأدیب نمود و همگی تحت اطاعت دولت ایران در آمدند. هنوز از این قسمت فارغ نشده امیر خوارزم با عده زیادی بخراسان حمله نمود تراکمه که ساکت و آرام شده بودند مجدداً طغیان کردند. قشون ایران در اندک مدتی همه را مغلوب و منکوب نمود و امیر خوارزم بطرف خیره فراری شد.

در سال ۱۲۳۱ هجری (۱۸۱۵ میلادی) شرارت افغانها شروع گردید. **محمودشاه کابلی** و **فتیح‌خان** وزیر او با ایل **هزاره** و ایل **قرائی** متحد شده بخیال تسخیر خراسان افتادند **محمدولی میرزا** که در این هنگام والی خراسان بود چون نتوانست از عهده بر آید معزول و برادر او **شجاع‌السلطنه** حاکم تهران بجای او مأمور گردید. این شاهزاده در اوایل محرم ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۶ میلادی) وارد مشهد گردید و خوانین خراسان همه را مطیع کرد. از انتشار این خبر افغانها بوحشت افتادند.

حاکم هرات وزیر خود را با نامه و هدایای فراوان بعنوان تهنیت ورود فرمانفرمای خراسان فرستاده و از اعمال گذشته عذرخواهی نمود و قلعه **غوریان** را که تصرف نموده بودند تخلیه کرد.^{۱۵}

اما این شاهزاده با عزم، گوش باین حرفها و تعارفات نداده بطرف هرات حرکت نمود و بخاک هرات وارد گردید. در این موقع حاجی فیروزالدین حاکم هرات کلید قلعه غوریان را با پنجاه هزار تومان زر خالص تسلیم کارگذاران دولت ایران نمود و متقبل شد خطبه و سکه کماکان باسم اعلیحضرت خاقان جاری باشد پس از تسلیم هرات شاهزاده شجاع‌السلطنه بمقر حکمرانی خود مراجعت نمود.^{۱۶}

مورخین مراجعت میرزا **ابوالحسن‌خان شیرازی** را که بسفارت پترزبورغ رفته بود در این سال ضبط نموده‌اند، و همچنین آمدن **الکساندر یرملوف** سفیر دولت روس جزء وقایع این سال میباشد.

واتسون گوید:

«در موقع انعقاد **عهدنامه گلستان** فتحعلی‌شاه انتظار داشت که با مساعدت و کمک انگلیسها امپراطور روس قسمتی از آن اراضی را که در **جنگهای قفقاز** از ایران گرفته بودند بدولت ایران مسترد خواهد نمود و بهمین امید بود که میرزا ابوالحسن خان شیرازی را که سابقاً بسفارت لندن رفته بود با جلال و شوکت مخصوصی بدربار امپراطور روس فرستاد، اما بیرون آوردن قسمتی از اراضی ایران از چنگال روسها ولو یک وجب خاک هم باشد غیرممکن مینمود، در این صورت تمام اقدامات سفیر ایران بی‌نتیجه ماند و تنها کاری که توانست بکند این بود که باو گفته شد، ژنرال **الکساندر یرملوف** بسمت فرمانفرمای قفقاز انتخاب شده و بعنوان سفیر فوق‌العاده امپراطور روس بدربار ایران خواهد آمد. او در این موضوعات با دربار شاه ایران صحبت نموده قضایا را حل خواهد کرد.

ژنرال **الکساندر یرملوف** در موقعیکه قرار شده بود بایران آمد و حامل یک مقدار هدایای نفیس بود. مخصوصاً این هدایا از جانب امپراطور روس طوری تهیه و فرستاده شده بود که شوکت و جلال فوق‌العاده امپراطور روس را در نظر فتحعلی شاه و درباریان او جلوه دهد.

البته نتیجه این سفارت پرمعلوم بود، در یک درباری که مشاورین آن از یک عده اشخاص پست و بی‌قرب^۷ تشکیل شده، هر کسی بخوبی میتوانست پیش‌بینی کند که ژنرال یرملوف برای تمام تقاضاهای خود جوابهای موافق تحصیل خواهد نمود، ایران ضرب شصت دولت روس را خوب چشیده بود^۸ و اینک انعکاس شوکت و جلال او را مشاهده میکند ایران با روس دوره جنگ و ستیز را بی‌پایان رسانیده اینک دوره دوستی و اتحاد شروع میشود و دولت امپراطوری روس ایران را دعوت مینماید که با آن دوست صمیمی باشد.

نماینده مختار امپراطور روس ایران را دعوت مینمود که با وی متحد شده بدولت عثمانی حمله نمایند. اما ایران هم در این موقع باعتبار معاهدات دول خوب آشنا شده و حس کرده بود که چگونه در موقع خود منافع ایران زیرپا گذاشته شده و اعتنائی بآن نکرده‌اند. در این مورد هم بطور معقولانه از یک چنین اتحاد، برای چنین نیتی معذرت خواست و مایل نبود که روابط ایران و عثمانی تیره شود و از نو اسباب دشمنی با آن دولت فراهم گردد.

تقاضای دیگر ژنرال یرملوف این بود که شاهنشاه ایران اجازه بدهد قشون دولت امپراطور روس از استراباد و خراسان عبور نموده بمملکت **خيوه** برود، برای انجام این تقاضا نیز عذر آوردند و گفتند چون موادی در **عهدنامه گلستان** دایر باین مطلب نیست لذا دولت ایران نمیتواند این خواهش دولت روس را بپذیرد.

بعد نماینده امپراطور تقاضا نمود دولت ایران اجازه دهد کنسول روس در رشت مقیم باشد که بکارهای تجارتي رعایای آن دولت برسد.

در این باب نیز دولت ایران عدم موافقت خود را اظهار داشت. در خاتمه تقاضا نمود شاهنشاه ایران اجازه دهند صاحب‌منصبان روس قشون شاهنشاهی را تعلیمات نظامی بدهند این پیشنهاد هم طرف توجه شاه واقع نگردید.

از آنطرف ژنرال یرملوف نیز در مقابل بتقاضای دربار شاه جواب رد داد و حاضر نشد حتی یک جریب هم باشد از خاک متصرفی روس را تسلیم دولت ایران نماید و اظهار نمود: - این اراضی بضرر شمشیر امپراطور روس بتصرف ما درآمده است. واگذاری قسمتی از آن در این موقع هیچ موضوع ندارد. بنابراین سفارت ژنرال یرملوف خاتمه پیدا کرد و طرفین با نارضایتی از هم جدا شدند^۹.

اگرچه تقاضای طرفین بدون اینکه به نتیجه برسد از هر دو طرف رد شد، ولی از نماینده مختار دولت امپراطوری روس پذیرائی شایانی بعمل آمد و در تبریز و تهران احترامات فوق‌العاده درباره او منظور شد. در این موقع نویسنده تاریخ **مآثر سلطانی** که خود حضور داشت در باب پذیرائی این شخص و آمدن او به تبریز و ورود او بتهران و تشریفاتی که درباره او بعمل آمد چنین می‌نویسد:

«در چمن سلطانیه بعرض حضور رسید که میرزا ابوالحسن‌خان از پادشاه روس رخصت انصراف یافت. الکساندر یرملوف را سردار عساکر روسیه و صاحب اختیار گرجستان ساخته از عقب او بسفارت ایران مأمور ساخت. کیفیت این گزارش آن است که یرملوف ایلچی روس با نامه دوستانه و با تحف و هدایا به گرجستان آمده دو ماهی در آنجا متوقف و چون هواها اعتدال یافت از گرجستان عازم تبریز شد و نواب نایب‌السلطنه عسکرخان افشار را که پیش از این سفیر دولت فرانسه شده بود و مردآگاه است، به مهمانداری او تعیین فرمود، وقت ورود او به تبریز بعضی از امراء و خوانین مملکت آذربایجان که در رکاب ظفر ناب حاضر بودند باستقبال ایلچی حاضر شدند، جماعت سواره و پیاده و توپچیان نظام و افواج سرباز و مجاهدین از حوالی قریه **سهران** تا در دولت‌خانه نایب‌السلطنه، با نودهزار سرباز و بیست و پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست هزار پیاده، مجموع شصت هزار کس و چهل عراده توپ باز داشته بنظام و ترتیب آرمیدند و قریب چهل هزار کس از غریب و بومی و اهل تبریز از اصناف و غیره بتماشا حاضر و به ورود ایلچی ناظر و این همه مردم و اصناف و خلائق بترتیبی و آئینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان پدیدار بود و نه صدائی آشکار، همه چون نقش دیوار صف کشیده و گوش بر فرمان ایستاده و ایلچی را با احترام تمام داخل منزل او نمودند. فردای آن روز شرف حضور لامع‌النور نواب نایب‌السلطنه دریافت و چون سخن صلح در زبان داشت و آن جناب میل چندان بصلح نداشت ایلچی مزبور را محبت و دلگرمی کامل حاصل و شیفتگی و سروری که منظورش بود اتفاق نیفتاده و بعد از چند روزی توقف در تبریز روانه دارالخلافه طهران و از قائم مقام صدر دولت بسبب بعضی مکالمات که ایلچی را صرفه نبود دگران و در آن اوقات اردوی همایون، ساحت افروز چمن سلطانیه بود. ایلچی وارد اردوی کیهان‌پوی گردید و شرف حضور همایون دریافت. تنسوقات و تحف که از آن جمله یک زنجیر فیل بود که بچرب‌دستی زرگران سامری صنعت روس از طلای احمر ساخته و بشکل بدیع پرداخته بودند و حوضی بلور و موازی، دو جام آئینه گیتی نما که در طول دو ذرع و نیم بود با سایر تحف و هدایا فرستاده و برای هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت از صدراعظم و قائم‌مقام و اعتمادالدوله و وزیر، تحف و هدایا ارسال داشته بود تحف و هدایا را با نامه دوستانه پادشاه روس از نظر همایون گذرانیده، تمنی صلح داشت و استدعا مینمود که از طرفین تیغ خلاف در غلاف و دست کین در آستین باشد. لهذا حضرت خاقانی و نایب‌السلطنه و الخلافه فرمان دادند که نظر بخواهش پادشاه روس و تمنی ایلچی مزبور تیغ‌ها در نیام و فتنه‌ها آسوده در منام باشد از طرفین تفنگ قضاآهنگ بر روی سالدات و سرهنگ نخرشود و توپ صخره‌کوب بهم‌دستی شرار عالم‌سوز و سرگوشی قتیله آتش‌افروز برای سوختن عمر دلاوران از خشم درون نجوشد، بالجمله اولیای دولت دوران عدت، مطلب او را مقرون بانجاح ساخته مقتضی‌المرام و شادکامش باز گردانیدند.^{۱۰} (جزء وقایع سال ۱۲۳۲)

پیداست که اولیای امور ایران از آمدن ژنرال یرملوف آن نتیجه که انتظار داشتند نتوانستند بدست آورند و آن اشخاصیکه وعده‌های صریح داده بودند که بوساطت دولت انگلیس ایالات و ولایات قفقاز بدولت ایران مسترد خواهد شد آن‌ها نیز از صحنه سیاست ایران خارج شدند، مخصوصاً در موقع انعقاد معاهده گلستان بین ایران و روس، سر گور اوزلی وعده صریح داده بود که ایالات قفقاز ایران را دولت انگلیس از روسها پس گرفته بدولت ایران تسلیم خواهد نمود، حتی قرار هم شده بود که سفیر

فوق‌العاده ایران باتفاق سرگور اوزلی به پترزبورگ بروند و این عمل را انجام دهند، و قتیکه موقع فرستادن سفیر فوق‌العاده شد و حاجی میرزا ابوالحسن‌خان برای این مأموریت تعیین گردید، سرگور اوزلی به بهانه زیادی همراهان دو ماه جلوتر از میرزا ابوالحسن‌خان حرکت نمود.

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از مسافرت نتیجه‌ای نگرفت. فقط وعده داده شد که ژنرال یرملوف آمده این قضایا را با اولیای دربار شاهنشاهی ایران حل خواهد نمود و زمانیکه یرملوف آمد، هیچ یک از تقاضاهای ایران پذیرفته نشد.

در هر حال پیداست دولت ایران مقصودی که از این رفت و آمد سفرای دولتی داشت نتوانست بدان نایل گردد، بنابر این ناچار شد که در همان سال یعنی در سال (۱۸۱۷) ۱۲۳۳ هجری) حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را بلندن بفرستد و انجام وعده‌های سرگور اوزلی را از دولت انگلستان بخواهد.

از منابع اخبار ایرانی چیزی بنظر نرسید که معلوم گردد برای حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی چه دستوری معین شده بوده است و عرض از روانه نمودن او بلندن چه بوده؛ شاید دستور جامعی داشته است.

در جزء وقایع سال ۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷ میلادی) تاریخ منتظم ناصری اشاره کرده مینویسد:

«در این سال حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برای سفارت انگلیس رفت و هدایا بصحابت او برای امپراطور **نمسه و لونی هجدهم** پادشاه فرانسه و بجهت پادشاه انگلستان ارسال نمودند».

باز جزء وقایع سال ۱۲۳۷ هجری (۱۸۲۰ میلادی) مینویسد:

«حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که مدت سه سال بود بسفارت فرنگ و ممالک عثمانی و نمسه و فرانسه و انگلیس رفته بود با امضای دولت انگلیس در ولایت عهدی حضرت مستطاب نایب السلطنه بدربار دولت علیه بازگشت و پادشاه انگلستان یک حلقه انگشتر الماس گرانبها بمبارکی و تهنیت ولیعهدی حضرت مستطاب معظم برای ایشان ارسال داشتند».

اطلاعاتیکه راجع باین مسافرت از منابع خارجی بدست آمده ذیلاً مینگارد.

در سال ۱۸۱۹ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از طرف پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستی و مودت بین ایران و انگلستان بلندن فرستاده شد، همین مأموریت را نیز در دربار فرانسه داشت.

وقتیکه بهاریس رسید مدتی در آنجا معطل بود، بالاخره هم بدون اینکه اعتبارنامه خود را در قصر سلطنتی تقدیم امپراطور فرانسه کند پایتخت فرانسه را ترک نمود. دلیل آن نیز از این قرار بوده—:

سفیر فوق‌العاده ایران متوقع بود که امپراطور فرانسه اعتبارنامه او را که بمهر شهریار ایران ممهور بوده، سرپا، در حال ایستاده و با دست خود از سفیر ایران دریافت دارد. پادشاه فرانسه برای اجرای این تقاضا حاضر نگردید، چونکه در آن تاریخ امپراطور فرانسه کسالت داشت.

وقتیکه این تقاضا طرف توجه واقع نگردید خواهش دیگر کرد که اجازه دهند سفیر فوق‌العاده ایران در کنار یا در مقابل شاه بنشیند و اعتبارنامه خود را تسلیم کند، و اظهار نمود هرگاه این تقاضا نیز مورد قبول واقع نگردد برای سفیر ایران فوق‌العاده خطرناک خواهد بود و ممکن است در مراجعت شهریار ایران نسبت باو غضبناک شده حکم کند سر او را از تن جدا نمایند.

از آنجائیکه دربار فرانسه بچنین امری راضی نبود و مایل نبود وسیله قطع حیات سفیر فوق‌العاده ایران گردد، لذا یگانه طریقی که ممکن بود بوسیله آن از این بخرنج و گرفتاری خلاص شد چنین تشخیص داده شد که اساساً از این ملاقات صرفنظر شود.

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ناچار شد بدون ارائه اعتبارنامه خود بامپراطور فرانسه عازم انگلستان گردد.

در لندن نیز تا اندازه‌ای شبیه همان اشکالات برای سفیر فوق‌العاده ایران پیش آمد، نایب‌السلطنه انگلستان حاضر نشد در حال ایستاده مکتوب پادشاه ایران را قبول کند.^{۱۱}

چارلز گرن ویل که منشی **حرج چهارم و ویلیام چهارم** پادشاه انگلستان بوده در یادداشتهای خود راجع بسفارت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سفیر فوق‌العاده ایران، در دوم جون ۱۸۱۹ چنین مینگارد:

«در این روزها اختلاف مختصری بین میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سفیر فوق‌العاده ایران و دربار پادشاه انگلستان اتفاق افتاد که موضوع آن از این قرار است:— سفیر ایران تقاضا داشت که بر تمام سفرای دول مقیم دربار لندن مقدم باشد، این تقاضای سفیر در دربار لندن مورد قبول نیافت و این مسئله اسباب کدورت و رنجش سفیر ایران را فراهم نمود. کار باوقات تلخی کشید، بابشأن اطلاع داده شد که حضور او در دربار بی‌لرزم است و وزراء انگلستان نیز بعدها او را در خانه‌های خود نخواهند پذیرفت.

در یکشنبه گذشته هنگامیکه **نایب السلطنه بمنزل خانم سالزبوری** رفته بود سفیر ایران را در آنجا ملاقات نمود. از آنجائیکه سفیر ایران خود را مقصر میدانست، عذرخواهی آغاز کرد و اظهار نمود عدم حضور او در دربار بواسطه کسالت او بوده. نایب السلطنه چند قدم بطرف او رفته از او احوال پرسید نمود و از کسالت سفیر پرسید و اظهار کرد امیدوارم بهبودی حاصل نموده‌اید. سفیر تشکر نموده و جواب داد فعلاً حالم بهتر است، در ضمن اظهار تأسف نمود از اینکه در دربار نتوانست حاضر شود و علاوه کرد پادشاه من بمن امر میکند که مقدم بر همه سفرا بایستم ولی دربار پادشاهی انگلستان بمن میگوید من باید عقب‌تر از همه واقع باشم و این برای من فوق‌العاده بد است و عاقبت وخیم دارد. بعد اشاره بسر خود کرده گفت، وقتیکه بایران برگردم این بخطر خواهد افتاد. نایب‌السلطنه خوب گوش میداد، بعد گفت: بسیار خوب دوست خوب من، فعلاً این موضوع چندان اهمیت ندارد، چیزی نیست. سفیر ایران باز بحرف درآمده گفت معلوم است هنوز هم والا حضرت نسبت بمن

بی‌لطف میباشند چونکه برای فردا شب من دعوت ندارم. نایب السلطنه جواب داد فردا شب خبری نیست، فقط یک عده اطفال را دعوت نموده‌ام که خواهند رقصيد، با این حال شما هم میتوانید حضور داشته باشید. شب بعد سفیر ایران به مهمانی نایب‌السلطنه رفت و مجدداً روابط حسنه برقرار گردید^[۱۲]»^۱.

اگر اندکی در تاریخ سیاست این ایام دولت انگلیس یعنی بعد از ۱۸۱۵ میلادی (۱۲۳۰ هجری قمری) دقت شود، پیداست که بعضی سوء ظن‌ها، شاید عمدی هم باشد از این تاریخ به بعد نسبت بدولت ایران پیدا شده است. دولت ایران بهرطریقیکه از انگلیسها استقبال مینمود دولت انگلیس باز در همان سوء ظن خود باقی بوده و نشد ولو یکبار هم باشد صاف و ساده با ایران معامله کنند. یگانه شاهد همان سوانح تاریخی است که بعدها بمرور در ایران اتفاق افتاد. بجرأت میتوان گفت روسها بهانه بودند و بیشتر این صدمات که در این اوقات بایران وارد آمده همه را بجرم روس دوستی بایران وارد آوردند. عنوان هم این بود که دولت ایران با روسها نزدیک شده و دوستی صمیمانه و یگانگی بین ایران و روس برقرار میباشد.

تمام فتنه‌های مختلفی که بمرور در ایران برپا شده است، گرچه بنظر چنین می‌آید که دلیل و جهتی نداشته و خودبخود برپا میشود، ولی اگر محقق بی‌طرف و بی‌غرضی با نظر دقت به تمام آنها نگاه کند ملاحظه خواهد نمود که این فتنه‌های پی‌درپی و مرتب، بطور واضح و آشکار بدست طراح قابل و زبردستی طرح‌ریزی شده. یعنی همه این فتنه و آشوبها علیه نفوذ ایران و اقتدار ایران بوده و بر ضد مذهب سکنه آن و برای ضعیف ساختن و از بین بردن مرکز ثقلی که در هنگام لزوم و مواقع معین ممکن است پناهگاه عمومی واقع شود.

فتنه اسماعیلیه یزد، فتنه تراکمه، فتنه امراء خراسان، فتنه افغانستان، فتنه اوزبک، فتنه باب و امثال آن هیچ یک از آنها یک واقعه ساده نبوده است.

از اواسط قرن هجدهم میلادی که دول جهانگیر اروپا بفکر استیلا بر ممالک شرقی افتادند، در هر یک از این ممالک با دو قوه خیلی محکم و قوی مصادف شدند یکی قوه حکومت، آن دیگری که بمراتب قوی‌تر از اولی بود نفوذ روحانیت بوده. مذهب در تمام این ممالک عامل بسیار مؤثری بشمار میرفت که ساکت نمودن و مغلوب کردن آن با قوای خارجی کار آسانی نبود، چنانکه تا امروز هم با حملات خارجی در هیچیک از این ممالک آسیائی هرگز مغلوب نشده و از بین نرفته است جز اینکه بواسطه ایجاد نفاق داخلی در میان پیروان همان مذهب تولید اختلاف نموده آنها را بجان هم انداخته‌اند، در نتیجه قوای مذهبی دیگر عامل مؤثری بشمار نمیرود.

روح ملل شرقی با مذهب سرشته است. هر ملت شرقی در دین خود ثابت و پیوسته نسبت بدان فداکار است، ولی نسبت بحکومت چنین نیست بدین معنی که هر حکومتی طرفداران محدود و معینی دارد که هرگاه آن حکومت در مقابل حکومت قوی‌تری مغلوب گردید سکنه و مردم چندان اصراری ندارند که دوباره آن حکومت بر سر کار آید ولی با مذهب چنین معامله‌ای را نمیتوان کرد. مذهب در بین آنها مقدس و برای حفظ آن از مال و جان خود دریغ نمی‌نمایند. این است که اگر برای شکست دادن قوای یک دولت شرقی عده‌ای صاحب منصب و قشون و مقدار لازم مهمات جنگی میفرستادند برای متزلزل نمودن قوه مذهبی آنها هم یک‌عده علمای روحانی و مبلغین دینی اعزام میداشتند. در داخله از اشخاص عالم مخصوصاً از طبقه روحانیون پیدا نموده آنها را حاضر میکردند علم مخالفت را در تحت عناوینی که همه با آنها آشنا هستند بلند کنند. در ممالک شرقی عموماً و در مملکت ایران خصوصاً این نوع وقایع در تاریخ یکصد و پنجاه سال گذشته نظایر بسیار داشته است.

در تاریخ منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۶ میلادی) چنین مینویسد:

«ایران فعلاً از طرف روسها فراغت حاصل نموده انتظار داشت چندی راحت خواهد بود ولی قبلاً برای آن نقشه‌هایی کشیده شده بود که ممکن نبود ایران برای خود روزهای راحت و آسوده خیال کند که یک آن آسوده باشد. در این هنگام است که زمزمه فتنه **طایفه اسماعیلی** در یزد شروع میشود. **میرزا خلیل‌الله** مرشد این طایفه که چندی حاکم کرمان و بعد ساکن محلات قم و یزد بوده و معروف بود به **شاه خلیل‌الله**، در این سال (۱۲۳۲) میان ملازمان او و اهالی یزد نزاعی در گرفت و او در آن نزاع کشته شد و **آقا خان** ولد اکبر شاه خلیل‌الله بشرف مصاحرت پادشاهی و حکومت قم و محلات نایل آمد و این اتفاق مقدمه یک فتنه بود که بعدها شرح آن بیاید.»

هنوز از این فتنه فراغی حاصل نشده بود که فتنه افغان و شورش امراء خراسان و حمله امیر خوارزم بخراسان شروع میگردد.

از این تاریخ بعد ایران در میان دو آتش سوزان گرفتار است و این گرفتاری قریب چهل سال طول کشید و بالاخره به انعقاد معاهده پاریس در سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۷ میلادی) منجر شد که شرح آن در موقع خود بیاید.

-

1. ↑ Willock
2. ↑ اخیراً شرح زندگانی جرج چهارم را در کتابیکه **شین لزلی** S. Leslie در سال ۱۹۲۶ نوشته است مطالعه نمودم، من تصور میکنم این شهريار در فساد اخلاق در میان شهرياران گذشته اروپا بی‌نظیر باشد.
3. ↑ جیمس موریر در سال ۱۷۸۰ میلادی در از میر متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی به تشویق عموی خود که یکی از صاحب‌منصبان بحری دولت انگلیس بود داخل در تحصیل علوم سیاسی شد. پس از اتمام آن بسمت منشی گری **لرد الجین** Lord Elgin معین گردید. در موقع آمدن **سر حارفورد جونس** بایران موریر نیز بعنوان منشی سفارت فوق العاده انگلستان همراه

سفیر فوق‌الذکر بایران آمد، بعد از عقد قرارداد سال ۱۸۵۹ باتفاق **میرزا ابوالحسنخان شیرازی** سفیر ایران بلندن مراجعت نمود، بعد باتفاق **سرگور اوزلی** و **میرزا ابوالحسن خان** مجدداً بایران مراجعت کرد و قریب هشت سال در ایران بود. اطلاعات زیادی از اوضاع و احوال ایران جمع‌آوری نمود و از تمام قضایای سری و علنی بین ایران، انگلیس و روس باخبر بود و تا اواخر سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۱ هجری) در ایران اقامت داشت و بعد از راه قفقاز و روسیه عازم انگلستان گردید. شرح این دو مسافرت و مدت توقف در ایران را در دو جلد کتاب جمع نموده و بطبع رسانیده است.

موریر بواسطه کتاب رومان خود به موسوم به **حاجی بابا** در شرق و غرب مشهور شده. این کتاب در سال ۱۸۲۴ میلادی (۱۲۴۰ هجری) در لندن بطبع رسید. بعدها نیز طبع آن مکرر شده است و جزء کتب کلاسیکی محسوب میگردد.

موریر کتب دیگری نیز نوشته است ولی هیچیک بشهرت کتاب حاجی بابا نیست.

با اینکه ایرانیها با او فوق‌العاده مهربان بودند و خیلی خوب با او برخورد نموده‌اند با این حال او نسبت بایران خیلی بدبین بوده و ایران و ایرانیان را در کتب خود بسیار بد معرفی نموده است. موریر در سال ۱۸۴۹ میلادی (۱۲۶۵ هجری) وفات نمود.

4. ↑**تاریخ قاجاریه تألیف واتسون (صفحه ۱۸۲)**
5. ↑**تاریخ منتظم ناصری، جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری.**
6. ↑**ایضاً تاریخ منتظم ناصری، جزء وقایع سال ۱۲۳۲ هجری (۱۸۱۷ میلادی) در آتیه در موضوع افغانستان بیشتر بحث خواهد شد. در این سنوات پیداست که افغانستان در تحت اطاعت ایران بوده و اگر به تحریک محرکین گاه‌گاهی نغمه‌هایی ساز میکردند، همینکه قشون دولت ایران نزدیک می‌شد فوری از در اطاعت پیش می‌آمدند.**
7. ↑ «At a court composed of persons at once so vain and venal as those who counselled the Shah ...» (Watson P. 184)
8. ↑ «Persia had felt the power of his master.» (Watson P. 184)
9. ↑**واتسون (صفحه ۱۸۵)**
10. ↑**همراه ژنرال یرملوف سفیر کبیر دولت روس یک نفر جوان آلمانی‌الاصل بوده موسوم به **موریس کوتزیو** که سمت منشی‌گری داشت و شرح این سفارت را بزبان آلمانی نوشته است. این کتاب بفرانسه و انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۳۱۰ شمسی آقای محمود هدایت آنرا از فرانسه بفرانسی ترجمه نموده است. ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان ذیل مییاشد:**

Narrative of a Journey into persia in the suite of the Imperial Russian Embassy in the year 1817 By, M. Kotzebue.

11. ↑**کتاب یادداشتها و مطالعات چارلز گرنویل (Charles Gernville.) جلد ۱۲ صفحه ۱۴۶)**
12. ↑**جلد اول (صفحه ۲۱)**

منبع: fa.wikisource.org